

طاهر که بزرگترین امیر دربار بود و اسحق بن ابراهیم بن مصعب پسر عم پدرش که امیر بغداد بود و از سوی دیگر در میان وی و ایشناس ترك که او هم از کارگزاران بزرگ دربار بود هم چشمی سخت در گرفت و افشین برای اینکه طاهریان را ناتوان کند و از پای در آورد بیدخواهان خلافت متوسل میشد ، چنانکه منکبچور اسروشنی از خویشان وی در سال ۲۱۷ در آذربایجان بتحریرک او بنیاد مخالفت گذاشت و درین سال گرفتار و کشته شد .

مازیار نیز با افشین همدستان بود و پیش ازین گذشت که خود در گرفتاری گفته است من و افشین خیدر بن کاس و بابک از دیر باز بابک دیگر پیمان بسته بودیم که کشور را از تازیان بستانیم و بخاندان ساسانیان باز گردانیم . پس از کشته شدن بابک و شکست توفیل امپراطور بیزنطیه در ۲۲۳ و کشته شدن مازیار در ۲۲۵ دشمنان افشین سرانجام بزو چیره شدند و در همان سال ۲۲۵ معتصم افشین را هم کشت .

آغاز ماموریت افشین بجنگ بابک در ۲۲۰ بود و وی تا ۲۲۳ سه سال در آذربایجان با بابک می جنگید تا سرانجام وی را بقریب گرفتار کرد . سبب اینکه افشین از بابک رو بر گرداند و بگرفتاری او تن درداد این بود که پس از آنکه روزگاری افشین با بابک جنگ کرد و در بر انداختن او کوتاه می آمد معتصم پنداشت که وی از عهده بابک بر نمی آید و خواست طاهریان را هم درین کار وارد کند و ازیشان یاری بخواهد و چون افشین دید که اگر طاهریان بر بابک چیره شوند باز بر نیرو شان در دربار خلیفه خواهد افزود برای اینکه این توانایی نصیب رقیبان طاهری او نشود و خود از ینکار بهره یابد ناچار بابک را فدای توانایی خویش و نا توان کردن رقیبان خود کرد .

## جنگ های زمان معتصم

یاقوت در معجم البلدان در کلمه « ارسق » مینویسد : ارسق بفتح و سپس سکون و فتح شین نقطه دار و قاف کوهی در سرزمین موقان از نواحی آذربایجان و نزدیک بندشهر بابک خرمی .

جای دیگر در کلمه « خرمی » میگوید : بضم اول و تشدید دوم و تفسیر آن بفارسی سرورست و آن روستاییست در اردبیل ، نصر میگوید بگمانم خرمیان که بابک خرمی ازیشان بود منسوب بدانند و میگویند خرمیه

فارسیت و معنای آنکسانست که از شهوات پیروی میکنند و آنها را مباح می دانند .

جای دیگر در کلمه «دروذ» میگوید : در پایان آن ذال نقطه دار...  
شع ابوتمام دلالت دارد بر آنکه جایست در مرز های آذربایجان زیر  
درستایش ابو سعید ثمری گفته است :

وبالھضب من ابرشتویم و دروذ      علت بك اطراف القنفاعل و ازدد  
و ابرشتویم آنجاست و درین قصیده یاد از جنك او با بابك خرمی  
کرده است و در قصیده دیگر درستایش معتصم میگوید :

وبھضبتی ابرشتویم و دروذ      لقتحت لقاح النصر بعد خیال ...  
فلیشکروا جنح الظلام و دروذا      فہم لدروذ و الظلام موالی  
جای دیگر در کلمه «سند بابا» گوید : بکسر اول و سکون دوم  
و پس از ذال بی نقطه بایی که يك نقطه دارد و مفتوحست و سپس یای آخر  
حروف جایست در آذربایجان در بنادز نواحی بابك خرمی ابوتمام درستایش  
ابو سعید محمد بن یوسف گفته است :

رمی اللہ منہ بابکا و ولانہ      بقاصمة الاصلاب فی کل مشهد  
فتی یوم بند الخرمیة لم یکن      بهیاتہ نکس و لا بمعرد  
قفا سند بابا و الرماح مشیحة      تہدی الی الروح الخفی فتمتدی

جای دیگر در کلمه «سورین» میگوید : بکسر راء دهی در نیم  
فرسنگی نیشابور ... در تاریخ دمشق آمده که ابراهیم بن نصر بن منصور  
ابو اسحق سورینی که سورانی ققیه هم گفته اند و سورین کویست در  
بالای نیشابور ، سفری بشام رفت . . . محمد بن الحکم خبر داده است که وی  
ابراہیم بن نصر سورینی را در لشکر محمد بن حمید طوسی در دینور در جنک  
بابابك دیده و ابراهیم بن نصر را در ۲۱۰ کشته یافته است .

جای دیگر در کلمه طبرستان در باره مازیار پسر قارن مینویسد : ...  
اورا بسرمن رای بردند در سال ۲۲۵ و در برابر معتصم بشمشیرش زدند  
تا مرد و در سرمن رای با بابك خرمی بر تبه ای که و بروی مجلس شرطه است  
بدار کشیده شد .

جای دیگر در کلمه «قران» گوید : بضم ، قصبه بدین در آذربایجان  
که بابك خرمی در آنجا بگاہ داشت .

جای دیگر در کلمه « کذج » میگوید : بدو حرکت و در پایان آن جیم  
نام دژی و سرزمینی در آذربایجان از جایگاههای بابک خرمی و این کلمه  
بیگانه است و معنای آن جایگاهست و معرب شده است ، ابو تمام آنرا  
جمع بسته و گفته است :

و ابرشتویم و الکناج و ملتقی سنا بکها و الخیل تردی و تمزع  
و پیدا است که این کلمه معرب کلمه « کده » یا « کنده » فارسیست .

جای دیگر در کلمه « کلان روز » گوید معنای آن رود بزرگست و  
آن در آذربایجان نزدیک بند شهر بابکست و افشین هنگامی که با بابک  
می جنگید در آنجا فرود آمد . احتمال می رود جایگاهی که نام آن در جاهای  
دیگر « بلال رود » و « ذرودالروز » نوشته شده همین جا باشد و چنان مینماید  
که بلال رود و ذرودالروز تحریف همین کلمه کلانرود باشد .

جای دیگر در کلمه مراغه میگوید : بفتح و غین نقطه دار شهر مشهور  
بزرگ و بزرگترین و مشهورترین شهر آذربایجان ... خزیمه بن خازم در  
خلافت رشید حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و باروها و دژهای آنرا  
ساخت و آنرا آبادان کرد و لشکریان بسیار در آنجا گماشت سپس چون  
بابک خرمی پیدا شد مردم با آنجا پناه بردند و در آنجا فرود آمدند و جایگاه  
ساختند و در آن متحصن شدند ...

جای دیگر در کلمه « ورتان » می گوید : بفتح و سپس سکون و در  
پایان آن نون و سلفی بحرکت راء آورده ، شهریست که در پایان مرز  
آذربایجانست و از آنجا تادره الرسد و فرسنگست و در میان ورتان و بیلقان  
هفت فرسنگ و در کتاب الفتوح آمده که ورتان در سرزمین آذربایجانست و  
آن بارشقی در روزگار بابک زبازد شد ..

بجز این نواحی و آبادیها که در کتابهای مختلف ذکر از آنها در  
ضمن حوادث روزگار بابک شده اکنون در آذربایجان دهی هست بنام  
« بابکان » که در کتاب « اسامی دهات کشور » (ص ۱۵۱) جزو دهستان قطور  
در میان خوی و شاهپور نام برده اند و احتمال بسیار می رود که از آبادانی های  
زمان بابک بوده باشد و بمناسبت نام بابک آنرا « بابکان » خوانده باشند .

مظهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ (چاپ پاریس - ج ۳  
ص ۹) که در حدود سال ۳۵۵ تالیف کرده است درباره بابک می گوید :  
« اما تنویان ایشان پیامبری ابن دیصان و ابن شاکر و ابن ابی العوجاء

و بابك خرمی و دیگران قایلند و در نزد ایشان زمین هرگز از پیامبر  
تهی نماند.»

جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۲) در حوادث زمان مامون می نویسد: « در  
روزگار او خرمیان جنبیدند و بابك مدعی بود که روان جاویدان درو  
دمیده شده است و مامون محمد بن حمید را بجنگ او فرستاد و محمد بن حمید  
با بسیاری از همراهانش کشته شدند.»

سپس جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۴ - ۱۱۷) می گوید: « داستان بابك  
خرمی - آورده اند که وی بر شد نرسیده بود و مادرش زنی يك چشم بود  
و تنك دست از دههای آذربایجان، مردی از نبطیان سواد که او را عبد الله  
می گفتند شیفته اش شد و از او بار گرفت و او کشته شد و بابك در شکم بود  
و مادرش او را زاد و کار می کرد که گذران وی را فراهم کند و بسیار  
کوشید تا وی پسری با حزم شد. مردم آن ده برای چراندن او را بکار  
گماشتند و خورش شکم و پوشش تنش را میدادند. پنداشته اند روزی برای  
او خوراك ببرد و وی در سایه دیواری خفته بود و وی موی تنش را دید  
که برخاسته است و از بن هر مویی قطره خونی روانست. گفت: « برای  
این پسر من پایه ای بلند خواهد بود. در همین کوهستان گروهی از خرمیان  
بودند و ایشانرا دو پیشوا بود که باهم کشمکش داشتند و بابك دیگر  
نمی ساختند؛ یکی را جاویدان و دیگری را عمران میگفتند. جاویدان برای  
کاری بده بابك رفت، او را دید و بچابکی او پی برد. او را از مادرش  
بمز دوری گرفت و بسر زمین خود برد. گویند زن جاویدان فریفته او شد  
و رازهای شوهرش را بروگشاد و از اندوختها و خزانهایش او را آگاه کرد.  
چندی نگذشت که جنگ میان جاویدان و عمران روی داد و جاویدان زخم  
برداشت و از آن مرد. زن جاویدان دعوی کرد که بابك را درین کار جان نشین  
خود کرده است و روانش در وی دمیده شده است و آنچه از پیشرفت و  
پیروزی شمارا نوید داده است بدست وی بشما خواهد رسید و این بدان  
سبب بود که خرمیان هر بامداد و هر شام امید جنبش داشتند. پس از آن  
مردم از وی پیروی کردند و گواهی این زنرا راست گرفتند و بابك پیروان  
خود را بران نواحی و دهها گماشت و ایشان اندک مایه و خوار بودند و ایشانرا  
شمشیر و خنجر داد و فرمود که بدهها و خانههای خویش باز گردند و منتظر  
بهره سوم از آنشب باشند، چون آن هنگام فرا رسد بر مردم بیرون آیند

ومردی وزنی وجوانی و کودکی از دور و نزدیک نگذارند مگر آنکه  
 پاره کنند و بکشند. آن گروه این کار را کردند و بامداد مردم این دهها  
 بدست خرمیان کشته شدند و ندانستند این فرمانرا که داده است وانگیزه  
 آن چیست. هراس سخت و بیم فراوان مردم را در گرفت و بیدرنک آنها  
 را بجاهایی که دور تر بود فرستاد و هر کرا از مردم یافتند چه خرد و چه  
 بزرگ و چه مسلمان و چه ذمی می کشتند تا اینکه آن مردم بکشتار خو گرفتند  
 و راهزنان و بیسرو پایان و فتنه جویان و پیروان آیین های ناستوده برو  
 گرد آمدند. لشکریان بسیار شدند چندانکه سوارانش بیست هزار  
 تن رسیدند، بجز پیادگان. شهرها و دهپارا گشادند. چشم زهره از مردم  
 گرفت و باآتش سوخت و در تباهی فرو برد و کمتر رحم و دلسوزی داشت  
 و لشکریان بسیار در بارها شکست داد و فرماندهان چند را کشت و در برخی  
 از کتابها آورده اند که از جمله آنچه بیاد مانده هزار هزار تن را از مرد  
 وزن و کودک کشت و در تاریخ آورده اند که جمیع کسانی که بابک کشته  
 است دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن بوده است و خدا دانای تر است.  
 پس معتصم مرافشین را فرستاد که بابابک رو برو شود و حکمرانی همه جبال  
 را باو داد و وظیفه او را چنین قرارداد که هر روز که سوار شود ده هزار درهم  
 و هر روز که سوار نشود پنج هزار درهم بجز روزی و جیره و معاون و  
 آنچه از حکمرانی جبال باو میرسد بگیرد و هنگامیکه میرفت هزار هزار  
 درهم باو بخشید. افشین یکسال با او برابری میکرد و بابک از او چند دفعه  
 شکست خورد و در باره بجنک آمد. بابک بید پناه برد که شهری استوار  
 بود و چون مرگش نزدیک شد کار برو تنگ گشت گریزان با خاندان و  
 فرزندان خود بیرون آمد که در جامه بازرگانان بار منستان رود. سهل بن  
 سنباط نصرانی یکی از بطریقان ارمنستان شناختش و وی پیش از آن برده او  
 شده و مال بسیار داده بود که چانش را بدر برد و او نپذیرفته بود و خود با  
 مادر و خواهر و زنش در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون هر گاه مردم را با  
 زنا نشان برده میکرد با ایشان همین کار را او میداشت. پس وی را گرفت و  
 نزد افشین فرستاد و معتصم دو هزار هزار (درهم) بکسی که او را زنده بیاورد نوید  
 داده بود و هزار بکسی که سرش را بیاورد نوید داده بود و برای سهل بن سنباط دو  
 هزار هزار فرستاد و نخواستار دادند که حکمرانان سرزمین خود را برگزیند. افشین  
 بابک را نزد معتصم برد و او در سر من رای بود و فرمان داد دستان و پاهاش را بریدند

و در سال ۲۳ (۲۲۳) بدار کشیده شد و گروهی پنداشته اند که چون بابک ملعون دستش را بریدند خون خود را برویش مالید و خندید تا مردم ببینند که از دست بریدن دردش نیامد و روان وی چیزی از آن حس نمیکنند و این از بزرگترین گشایشها در اسلام بود و روز گرفتاری وی جشن مسلمانان بود و آن روز آدینه بود چهارده روز گذشته از رمضان سال دویست و بیست و سه . پس معتمم پایه افشین را بالا برد و تاج باو بخشید و دو گردن بند آراسته بمروارید و گوهر و دو بازو بند و بیست هزار هزار درهم باو داد و سرایندگان را فرمان داد که او را بستایند و از و پاداش بگیرند ...

اینکه مطهر بن طاهر در پایان این قسمت روز گرفتاری بابک را ۱۴ رمضان ۳۲۳ نوشته است درست نیست و چنانکه پیش ازین گذشت و پس ازین خواهد آمد تاریخ گرفتاری بابک چنانکه در ماخذ معتبر آمده دهم رمضان ۲۲۲ بوده است یا درست تر آنکه درین روز شهر بدار گرفته اند و اگر در همان روز بابک گرفتار شده باشد دهم رمضان میشود . چنان مینماید که آنچه در متن از تاریخ روز و ماه آمده درستست و در اصل ۱۴ رمضان ۲۲۲ بوده است و در تاریخ سال اشتباهی رخ داده و بدینگونه بابک چهار روز پس از گشاده شدن شهر بند یعنی در ۱۴ رمضان ۲۲۲ گرفتار شده است .

مسعودی در مروج الذهب نخست در باره سرزمینی که بابک در آنجا حکمروایی کرده است شرحی دارد و در آغاز از دیوار معروف در بند سخن میراند و میگوید: « اگر خدای عزوجل بحکمت لطیف و قدرت بسیار و رحمت بر بندگان خویش منت بر مردم نگذاشته و شاهان ایران را بساختن شهر در بند (الباب و الابواب) کامیاب نکرده بود و دیواری را که از آن یاد کردیم در خشکی و دریا و کوه و دژها را ساخته بودند و مردمی را که از امم در آنجا نشسته اند نشانده بودند و پادشاهان برایشان نگماشته بودند شاهان خزر و الان و سریر و ترک و جز ایشان از اممی که یاد کردیم سر زمین بردعه و الران و بیلقان و آذربایجان و زنجان و بهر و قزوین و همدان و دینور و نهاوند و جزان را که یاد کرده ایم که از راه کوفه و بصره از آنجا بعراق میروند گرفته بودند . جز آنکه خدای بدانچه آوردیم راه را برایشان بست مخصوصا با نا توانسی اسلام درین زمان و فرو رفتن آن و پیدا شدن رومیان بر مسلمانان و تپاه شدن کارجح و گسسته شدن

جهاد و بریده شدن راهها و تباهی شاهراهها و تنها روی هر سر کرده و چیرگی وی بر سرزمینی که در آن هست مانند کارهای ملوک الطوائف پس از نابود شدن اسکندر و پیش از آنکه اردشیر بن بابک بن ساسان پیداشاهی برسد و وی مردم را همداستان کرد و با هم گرد آورد و زنهار خواری کرد و کشور را آبادان کرد تا آنکه خدای محمد صلعم را فرستاد و وی رایت های کفر را فرو نشاند و آیین های ملل را از میان برداشت و اسلام بیش از پیش کامیاب شد تا امروز که ستونهای آن لرزنده و بنیاد آن لغزنده شده است و آن سال ۳۳۲ در خلافت ابواسحق ابراهیم المقتدی بالله امیر المومنینست و خدای بدانچه آرزو میکنیم یاری کند . در بندرا اخبار بسیارست درباره ساختن انهای شگرف آن که کسری بن قباد بن فیروز که پدر کسری انوشیروان باشد در جایگاه معروف بمسقط از شهر و سنک بست و دیوارهایی که در سرزمین معروف بشروان ساخته که بنام سورالطین (دیوار گلی) معروفست و دیوار سنگی معروف بپرمکی و آنچه پیوسته بر سرزمین برده است بنا نهاده ، اما از ذکر آن خود داری کردیم زیرا که در کتابهای پیشین خود آورده ایم .

اما رود کر آغاز آن سر زمین خزرست در کشور گرجیان و از سرزمین ابخاز می گذرد تا اینکه بمرز تقلیس می رسد و در میان آن بدو پاره میشود و در سرزمین سیاوردیه روانست و ایشان گروهی از ارمنیانند که دلاور و سخت کوشند چنانکه اخبارشان را آورده ایم و تبرزین های معروف بسیاوردی که سیابچه و دیگران از لشکریان ایرانی آنها را بکار می برند بنام آنهاست . این رود معروف بکروانست تا اینکه بسه میلی برده می رسد و در برداج از شهر ستانهای برده روانست و در نزدیکی صناره رودالرس بآن میریزد و آغاز آن از شهر طرابزنده است تا اینکه بکر می پیوندد و بآن می آمیزد و باهم بدریای خزر می ریزند و جریان رودالرس در سرزمین بدینست که سرزمین بابک خرمی در خاک آذربایجان باشد و از پای کوهی میگنرد معروف بکوه ابوموسی در سرزمین الران و درین گروهی از مردم اند در سرزمین الران و در آن خاکست و رودالرس از از شهر ورتان میگنرد و بجایی که ریزشگاه آنها در ده معروف بصناره یاد کردیم می رسد و آنها نیز یاد کردیم .

پیداست درجایی که در مروج الذهب نام پدر انوشیروان « کسری

این قبادبن فیروز» نوشته شده درست نیست و بیشتر بدان می ماند که کاتب تحریف کرده باشد و دراصل «کسری قبادبن فیروز» بوده زیرا که پدر نوشین روان حتما قباد نام داشته است و نه خسرو (کسری) و کسری در سیاق زبان تازی بخسرو نوشین روان و بازماندگان وی تا پایان سلسله ساسانی گفته شده و ازین جا پیدا است که مسعودی این لقب را درباره پدر نوشین روان یعنی قبادهم بکار برده است .

مسعودی در جای دیگر از همین کتاب مروج الذهب پس از ذکر واقعه کشته شدن ابومسلم خراسانی در شعبان ۱۳۶ می گوید: « چون خبر کشته شدن ابومسلم بخراسان و بجایهای دیگر از جبال رفت خرمیان پریشان شدند و ایشان طایفه ای اند که مسلمیه نیز نامیده میشوند و ابومسلم را پیروی میکنند و امام میدانند و پس از مرگ وی با هم درافتادند ، برخی می بنداشتند که نمرده است و نمی میرد مگر آنکه سراسر جهان را از داد پر کنند و گروهی او را مرده می دانستند و دخترش فاطمه را امام میسرودند و ایشان را فاطمیه می گویند و بیشتر خرمیان درین زمان که سال ۳۳۲ باشد کودکیان و نور شاهیانند (۱) و آنها بزرگترین فرقه های خرمیانند و بآبک خرمی که بر مامون و معتصم در بدین از سرزمین الران و آذربایجان بیرون آمد و بزودی خبر وی و خبر کشته شدنش در اخبار معتصم خواهد آمد و اگر خدای بخواهد درین کتاب ایراد خواهد شد از ایشان بود و بیشتر خرمیان در سرزمین خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و برج و جایگاه معروف برد و ورسنجان و سپس در سرزمین صیمیره و سیروان و اریوجان در سرزمین ماسبدان و جزان در آبادیهای دیگرند و بیشترشان در روستاها و بیرون شهرها جای گرفته اند و پیش خود امیدوارند که در آینده پیروز شوند و کارشان بالا گیرد و ایشان در خراسان و جایهای دیگر بنام باطنی معروفند و ما در کتاب مقالات فی اصول الدیانات خود درباره مذاهب و فرق آنها سخن رانده ایم و پیش از ما هم مولفان کتابهای مقالات آورده اند. خرمیان چون کشته شدن ابومسلم را در خراسان دانستند مردی از میان نشان بیرون آمد که او را سنقاد (۲) می گفتند و از نیشابور بود و

(۱) دراصل: الکرآکیه واللود شاهیه

(۲) بجای سنباد



بخودخواهی ابومسلم برخاست و بالشکریان بسیار از سرزمین خراسان  
بری رفت و بر آنجا و بر کومش (قومس) و اطراف آن دست یافت. آنچه  
از خزاین ابومسلم دری بود گرفت و بر پیروان سفاد کسانی که از مردم  
جبال و طبرستان گردش را گرفته اند افزوده شد و چون خبر جنبش ایشان  
بمنصور رسید چهارمین مرار عجلی را با ده هزار مرد بسر کویبی وی  
فرستاد و خود نیز با سپاهیان دوی او رفت و در میان همدان وری در کنار  
بیابان باهم رو برو شدند و جنگ سخت کردند و از هر دوسوی کار دشوار شد  
و سفاد کشته شد و پیروانش گریختند و شصت هزار از ایشان کشته شد و  
بسیاری برده شدند که در میانشان کودکان و زنان بسیار بودند و از آغاز  
بیرون آمدن وی تا کشته شدنش هفتاد شب گذشت و این در سال ۱۳۶ چند ماه  
پس از کشته شدن ابومسلم بود. »

هم مسعودی در جای دیگر از مروج الذهب در حوادث روزگار خلافت  
معتصم گوید: « چون بر نیروی بابک خرمی در سرزمین الران و بیلاقان  
(بیلقان) افزوده شد و جنبش او درین سرزمین بالا گرفت و لشکریان او باین  
شهرها تاختند، سپاهیان پراکنده شدند و لشکریان شکست سخت خوردند  
و فرمانروایان کشته شدند و مردم نابود گشتند معتصم لشکری با افشین  
بجنگ او فرستاد و جنگهای فراوان کردند و باو رسیدند و کار را بر  
بابک در سرزمین وی سخت گرفتند تا آنکه جمع او پراکنده شد و مردانش  
نابود شدند و بکوهستان معروف ببندین در خاک الران که سرزمین بابک  
بود و آن جایگاه را تا کنون که سال ۳۳۲ باشد بدومی شناسند پناه برد.  
چون بابک دریافت که بر سر او چه آمده است و از جایگاهی که در آن بود  
بیم داشت ناشناس از جای خود بیرون رفت و برادرش و خانواده اش و فرزندان  
و خدمت گزاران نزدیکش با او بودند و جامه مسافران و بازار گانان پوشیدند  
و با کاروان راهی شدند و بجایگاهی از خاک ارمنستان که قلمرو  
سهل بن سنباط از بطریقان ارمنستان بود بکنار آبی فرود آمدند.  
نزدیکشان چو بانی بود، از و گوسفندی خریدند و خواستند توشه ای  
بگیرند، وی تن در نداد و از آنجا شتابان رفت و بسهل بن سنباط ارمنی  
رسید و او را خبر داد و گفت شك نیست که وی بابکست. چون بابک از  
جایگاه خود گریزان شد و از کوهستان خود رفت افشین می ترسید که بدژی  
پناه ببرد و در کوه بلندی متحصن شود یا اینکه برخی از مردم بومی این

سرزمین را باخود یار کند و پیروان او بسیار شوند و مردم برو گرد آیند  
و سپاهیانش بیشتر شوند و کارش دوباره بالا گیرد. وی راههارا گرفت  
و بیطریقان در دژها و جایگاهها درمیان سرزمین ارمنستان و آذربایجان  
و اران و بیلقان نوشت و آنها را بانوید باخود همدست کرد. چون سهل از  
آن چوپان آنچه را آشکار کرده بود شنید شتابان با برخی از لشکریان  
و یاراننش که حاضر بودند سوار شد. چون بجایگاهی که بابک در آن بود  
رسید پیاده شد و بوی نزدیک شد و بشاهی برو درود گفت و باو گفت :  
شاهها ، برخیز و بکاخکی که از آن تست فرود آید که خدمت گزار تو آنجاست  
و جایست که ترا از دشمنت خدای پناه میدهد. وی با او رفت تا آنکه بدر  
رسید و وی را بر تخت خود نشاند و جایگاه بلند باو داد و سرای خود را باو  
و کسانی که باوی بودند باز گذاشت و برای او خوردنی آورد. سهل  
با او بخوردن نشست. بابک بادرستی و شکوه خود و بی خبری از آنچه  
پیش خواهد آمد و آنچه بر سر او آمده است باو گفت: مگر کسی مانند تو  
با من نان می خورد؟ سهل از خوان برخاست و گفت: شاهها ، من خطا  
کردم و توسز او اترتری که این را از بنده خود بپذیری زیرا پایگاه من  
پایگاه تو نیست که با پادشاهان بخوردن بنشینم. سپس آهنگری آورد و  
و گفت: شاهها ، پای خود را دراز کن و او را باهن گران بست. بابک باو  
گفت: ای سهل با من غدر کردی؟ او را گفت: ای پسر زن تبه کار، تو باید  
گاو و گوسفند را نگهبانی کنی ترا بچاره گری کشور و کار سیاست و لشکر  
آرایی چه کار؟ کسانی را که با او بودند بند کرد و کس نزد افشین فرستاد  
او را از آن کار آگاه کرد که آن مرد بدست اوست. چون این خبر بافشین  
رسید چهار هزار تن از مردان خود را با فرستاده ای که او را بوماده (۱)  
میگفتند فرستاد و بابک را با کسانی که با او بودند تسلیم کردند و او را  
نزد افشین بردند و سهل بن سنباط هم با او بود. افشین جایگاه سهل را  
بالا برد و باو خلعت داد و وی را بزرگ داشت و تاج و اسب بدست  
خود بخشید و خراج را از او باز داشت و کبوتران نزد معتصم فرستاد  
و باو فتح نامه نوشت. چون این آگاهی باورسید مردم تکبیر خواندند و  
شادی کردند و خوشی آشکار کردند و فتح نامه بکشورها نوشتند زیرا که  
وی لشکریان دربار را نابود کرده بود. افشین با بابک و همه سپاهیان

(۱) نسخه بدل: بوقاده - بومامه - بوماده

که با او بودند رهسپار شد تا بسرمن رای رسید و آن در سال ۲۲۳ بود و افشین باهارون بن المعتصم و خاندان خلافت و مردان دربار دیدار کرد و در جایگاه معروف بقاطول در پنج فرسنگی سامرا فرود آمد و یک فیل خاکستری برای او فرستاده بودند و آنرا یکی از شاهان هند برای مامون بامرغان فرستاده بود و فیل درشت بود که جلی از دیبای سبز و سرخ و حریرهای رنگین گوناگون برو بسته بودند و با آن شتر ماده بختی کلانی بود که آنرا نیز چنانکه گفتیم آراسته بودند و برای افشین دراعه‌ای از دیبای سرخ زربفت برده بودند که سینه آن از یاقوت‌های گوناگون و گوهرهای دیگر گوهر نشان شده بود و نیز دراعه‌ای دیگر کم بهاتر و کلاه (قلنسوه) بسیار بزرگی مانند برنس که ریشهای رنگارنگ داشت و بر آن کلاه مروارید و گوهر بسیار بسته بودند.

آن دراعه بهتر را بابک و دیگری را برادرش پوشانند و کلاه را بر سر بابک گذاشتند و بر سر برادرش نیز مانند آنرا، فیل را برای او پیش بردند و شتر ماده را برای برادرش و چون وی فیل را دید در شگفت شد و گفت این ستور درشت چیست و از دراعه خوش شد و گفت این بخشایش پادشاهی بزرگ و گرانمایه ببرده‌ای خوار مایه و سر شکسته است که سه سر نوشت با او خطا کرد و بخت از او برگشت و رنج او را فرو گرفت و پس از شادمانی اندوه برو فرود آمد. جنگ جویان دوره بستند از سوار و پیاده و سلاح و آهنینه و درفشها و بیرق‌ها از قاطول تا سامرا بهم پیوسته بود و گسسته نمیشد. بابک بر فیل و برادرش در پی او بر شتر ماده بود و فیل از میان دوره میگذاشت و بابک بر راست و چپ مینگریست و مردان و سپاهیان را میدید و دریغ میخورد و نومیدی میکرد که ریختن خون ایشان از دست اورفته است اما آنچه از فراوانی ایشان میدید او را شگفت زده نمیکرد و آنروز پنجشنبه بود دوشب گذشته از صفر سال ۲۲۳. مردم چنان روزی ندیده بودند و نه چنان آرایشی و افشین بر معتصم وارد شد و وی پایگاه او را بلند کرد و جایگاهش را بالا برد. بابک را نزدش بردند و رو بروی او گردانند. معتصم باو گفت: بابک تویی؟ پاسخ نداد و چند بار آن سخن را برو مکرر کرد و بابک خاموش بود. افشین نزد او خم شد و گفت: وای بر تو، امیر المومنین روی بتو کرده و تو خاموشی؟ گفت: من بابکم و معتصم در آن هنگام سجده کرد و فرمان داد دستها و پاهایش را ببرند.

مسعودی میگوید : در کتاب اخبار بغداد یافته‌ام که چون بابک پیش روی معتصم رسید تا چندی سخن نگفت . سپس باو گفت : تو بابکی ؟ گفت : آری ، من بنده تو و زرخرید توام و نام بابک حسن (۱) بود و نام برادرش عبدالله . گفت او را برهنه کردند ، خدمتگزاران آنچه آرایش با او بود ازو کنندند ، سپس دست راستش را بریدند و وی آنرا بروی خود زد و همین کار را با دست چپ خود کرد . با رسوم پاهایش را بریدند و وی در روی فرش بخون خود می پیچید و سخن بسیار میگفت و مال فراوانی را که داشت نوید میداد و بگفته‌اش التفات نکردند و وی بامیچ دستهای بریده‌اش بروی خود میزد و معتصم شمشیرزن را فرمان داد که شمشیر را در میان دودنده از دندهایش پایین‌تر ازدل فرو ببرد تا آنکه بیشتر شکسته ببیند و او اینکار را کرد . سپس فرمان داد سرش را جدا کند ، اندامهایش را با تنه‌اش پیوستند و بدار کشیدند . سپس سرش را بمدينة السلام (بغداد) بردند و بر پل افراشتند و سپس آنرا بخراسان بردند و در هر شهری و روستایی گردانند زیرا که درد لپهای مردم از پیشرفت کار وی و بلندی پایگاه او و بسیاری لشکریانش و چیرگی او در بر انداختن پادشاهی و دگرگون کردن مردم و تبدیل ایشان جای داشت . برادرش عبدالله را بمدينة السلام بردند و اسحق ابن ابراهیم امیر آنجا همان کاری را که با بابک در سرمن رای کرده بودند با او کرد و پیکر بابک را بر چوبی بلند در پایان آبادی سامرا بردار کشیدند و جایگاه آن تا اکنون مشهورست و معروف بچوب بابک ( خشبة بابک ) ، هر چند که سامرا درین روزگار از مردم تهیست و مردم بومی از آنجا رفته‌اند مگر مردمی که در برخی از جایهای آن مانده‌اند . چون بابک و برادرش کشته شدند و کارشان چنانکه پیش ازین آوردیم گذشت خطیبان در مجلس معتصم برخاستند و بخوش آمد سخن گفتند و شاعران درین باره نیز سخن سرودند و در آنروز ابراهیم بن المهدي برخاست و شعری بجای خطبه گفت که اینست :

یا امیرالمومنین الحمد لله کثیرا (۲)

هكذا النصر فلا زال لك الله نصيرا (۳)

(۱) این نام در هیچ جای دیگر نیست

(۲) ای امیرالمومنین خدای را سپاس فراوان

(۳) اینست پیروزی و خدای همیشه ترا پیروز کند

- وعلی الاعداء اعطيت من الله ظهيرا (۱)  
 وهنيا هنا لله لك الفتح الخطيرا (۲)  
 وهو فتح لم ير الناس له فتحا نظيرا (۳)  
 وجزى الافشين عبدالله خيرا وحبورا (۴)  
 فلقد لاقى به بابك يوما قمطيرا (۵)  
 ذاك مولك الذي الفيته جلدا صبورا (۶)  
 لك حتى ضرج السيك له خدا نضيرا (۷)  
 ضربة ابقت على الدهر في الوجه نورا (۸)

تاجی از زر آراسته بگوه و اکلیلی که از گوهر تنهدار آن باقوت  
 سرخ و زمرد سبز در زر نشانده بودند بافشین دادند و دو گردن بند باو  
 بخشیدند و معتصم اترجه دختر اشناس را بزنی بحسن بن افشین داد و زفاف  
 کرد و برای او جشنی بپا کرد که در نیکویی و شکوه مانند نداشت و  
 چون شب جشن رسید خواص مردم و بسیاری از عوام شادی کردند و معتصم  
 ابیاتی گفت که در آن زیبایی و جمال و گرد آمدن آن دو را گفته و  
 آن اینست :

- رقت عروس الی عروس      بنت رئیس الی رئیس (۹)  
 ایهم ساکن لیست شعری      اجل من الصدر والنفوس (۱۰)  
 اصاحب المرهف المحلی      ام ذوالوشاحین والشموس (۱۱)
- اسطخیری در کتاب المسائل المالك در باره سرزمین جبال مینویسد:  
 « درین نواحی کوه بلند نیست که مذکور باشد مگر آنهایی که ذکر کردیم

- (۱) و بردشتمان خدای ترا یاری دهد  
 (۲) و خدای تهنیت میگوید ترا ازین پیروزی آشکار  
 (۳) و آن پیروزیست که مردم پیروزی مانند آن ندیده اند  
 (۴) و افشین بنده خدای بیاداش نیکی و خوشبختی یافت  
 (۵) بابک با او در روز شومی روبرو شد  
 (۶) این بنده تست که همیشه نیرو و صبرش را سنجیده ای  
 (۷) برای تو شمشیرش حتی رویی را که تابان بود خونین کرد  
 (۸) زخمی که زد در جهان ماند و رویش را تابان کرد  
 (۹) عروس را نزد داماد بردند و دختر سروری را نزد سروری  
 (۱۰) ای کاش میدانستم کدامیک در پایگاه و بزرگ زادگی برترست  
 (۱۱) خداوند شمشیر گوهر نشان بر ترست یا آنکه دو گردن بند چون آفتاب دارد؟

و مگر آنکه کوه سبلان بزرگتر از دماوند و حارث ( آرادات بزرگ )  
در بیل بزرگتر از هر دوست و اما کوهستان خرمیان کوههای دشوار است  
و خرمیان در آنجا هستند و بابک از آنجا بود و در روستاهایشان مساجد  
هست و قرآن می خوانند مگر آنکه میگویند که در باطن دینی ندارند  
مگر اباحت .»

جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی مورخ قرن هفتم در زبدة التواریخ  
در باره خرمیان و بابک مطالب دقیقی دارد:

« ذکر حوادث سنه اثنین و تسعین و مایه ( ۱۹۲ ) ... درین سال از حدود  
آذربایجان خرمیه خروج کردند و اظهار فتنه و فساد شد . رشید عبدالله بن  
مالک را با ده هزار مرد کار بدفع ایشان نامزد کرد و او برایشان زد  
و همه را متفرق و متشتت کرد و از آنجا با خواسته فراوان استرجاع  
نمود ...

ذکر حوادث سنه احدی و ماتین ( ۲۰۱ ) - ... درین سال بابک خرمی  
بآذربایجان ظاهر شد و مردم بسیار را بدعت خود آورد ...

ذکر حوادث سنه اربع و ماتین ( ۲۰۴ ) - .. درین سال یحیی بن  
معاذ بآذربایجان با بابک خرمی جنگ کرد، کاری میسر نشد ...

ذکر حوادث سنه اثنی عشر و ماتین ( ۲۱۲ ) - درین سال مامون  
محمد بن حمید الطوسی را بچنگ بابک خرمی باردبیل فرستاد و او براه  
موصول بآذربایجان رفت و جنگهای فراوان با بابک خرمی کرد و هیچ  
میسر نشد ...

ذکر حوادث سنه اربع عشره و ماتین ( ۲۱۴ ) - درین سال بابک  
خرمی محمد بن حمید الطوسی را بکشت و او مردی ممدوح جواد کریم بود.  
چون خبر قتلش بمامون رسید عبدالله بن طاهر را بجای او نامزد کرد ...  
و درین سال خلیفه مامون عراق عجم و قهستان تارند آذربایجان بعلی بن  
هشام تفویض کرد و السلام .

ذکر حوادث سنه ثمان عشره و ماتین ( ۲۱۸ ) - ... درین سال از  
عراق عجم گروهی انبوه بدین خرمیه درآمدند و بدرهمدان سپاهی جمع  
کردند و بر حرب مسلمانان اتفاق کردند . معتصم لشکری بزرگ بدست  
امیر اسحق بن ابراهیم بن مصعب بقمع و قهرایشان بفرستاد و تمامت عراق

عجم بوی ارزانی داشت و او برفت و با ایشان جنگهای بسیار کرد و مکاوحت و محاربت نمود و از خرمیه تا شصت هزار کس بر درهمدان بکشت ، باقی گریخته بشهرها متفرق شدند.

ذکر حوادث سنهٔ عشرين و ماتین (۲۲۰) - درین سال عجیف بن عنبسه برزنگان مستولی شد و هم درین سال معتصم افشین را با آذربایگان فرستاد ، بدفع خرمیه و ابتدای خروج بابک خرمی سنهٔ احدی و عشرين و ماتین (۲۲۱) بود و خلقی بسیار را بکشت ، تا امام معتصم محمد بن یوسف را بمحافظت و عمارت اردبیل فرستاد ، تا خرابی خرمیه معمور و آبادان کرد . بعدما که میان محمد بن یوسف و بابک دو سه نوبت جنگ افتاد افشین برسید و با او محاربه و مقاتله کرد و از اصحاب بابک خلقی انبوه را بکشت و بعضی اسرا گرفته پیش معتصم فرستاد و از او مدد خواست . او بوغا کبیره (!) را با سپاه و مال بسیار بمدد او فرستاد . هم بابک مستولی و غالب بود...

ذکر حوادث سنهٔ احدی و عشرين و ماتین (۲۲۱) - درین سال بوغا کبیر با بابک خرمی جنگ کرد و طایفه ای انبوه از مسلمانان کشته شدند و افشین باصول اربنکین (!) در حدود مراغه صلح کرد .

ذکر حوادث سنهٔ اثنین و عشرين و مایه (!) (۲۲۲) - درین سال بابک را در جنگ بگرفتند و پیش معتصم فرستادند ، تا دستها و پایهای او ببرید و بیاویخت و او را با برادر و جمعی یاران بسوزانیدند .

ابو عمر و منهج الدین عثمان بن سراج الدین محمد بن منهج الدین عثمان گوزگانی در کتاب طبقات ناصری در حوادث زمان معتصم می نویسد : « بابک خرمی که در عهد مامون خروج کرده بود و اکثر بلاد آذربایجان دین او را گرفته بودند ، او را بگرفت و بیفداد فرستاد ، او را بیاویختند ، در شهرور سنهٔ ثلاث و عشرين و ماتین (۲۲۳) بود . در مدت بیست سال بابک خرمی دو یست و پنجاه هزار مسلمان را کشته بود . »

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف در باره معتصم میگوید : افشین و دیگران را از امیران و سرکردگان لشکر بجنگ بابک خرمی با آذربایجان فرستاد در سال ۲۲۰ و فتح و اسیر شدن بابک در ماه رمضان و گویند ماه شوال ۲۲۲ بود و او را بصرمن رای بردند و در آنجا در صفر ۲۲۳ کشتند و

شماره کسانی را که بابک در بیست و دو سال از لشکریان مامون و معتصم و امیران و سرکردگان و جزایشان از طبقات دیگر مردم کشته است آنچه کمتر گفته اند پانصد هزارست و میگویند بیش ازین بوده و از فراوانی شماره نتوان کرد و بیرون آمدن وی در سال ۲۰۰ در خلافت مامون و گویند در ۲۰۱ در کوهستان بدین در آذربایجان با جاودانیه بیروان جاودان بن شهرک خرمی پیشوای بابک و جزا بود .

ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف درباره هرثمه و مرک وی در درزندان مرو در زمان مامون میگوید : چون این خبر بجاتم بن هرثمه که در آذربایجان بود رسید که با پدرش چه کرده اند بازادان آنجا و شاهان نوشت و ایشانرا بخلاف خواند و در همین میان مرک او هم فرارسید و میگویند سبب بیرون آمدن بابک همین بود و بابک بیست و چند سال ماند .

جای دیگر باز در حوادث روزگار مامون میگوید : محمد بن حمید را بجنک بابک فرستاد و باهم رو برو شدند و محمد بن حمید در سال دو بیست و چهارده کشته شد و برای عبدالله بن طاهر که در دینور در سرزمین جبل بود لوایی بست که بخراسان رود و علی بن هشام را بجنک بابک فرستاد .

ابن خلدون در « کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و المعجم و البربر و من عاصروهم من ذوی السلطان الاکبر » نیز مطالبی درباره بابک و خرمیان دارد ، منتهی در چاپ ۱۲۸۴ بولاق بسیاری از کلمات و نامهای کسان و جاها نادرست و تحریف شده است و درین اوراق ضرور نبود آن نادرستیها را مکرر کنم .

در حوادث سال ۱۹۲ می نویسد: درین سال خرمیان در سرزمین آذربایجان جنبیدند و عبدالله بن مالک را باده هزار بجنکشان فرستادند و او گروهی را کشت و اسیر و برده کرد و اسیران را بکرمانشاه فرستاد و فرمان دادند که این بردگان را بکشند و اسیران را بفرروشند .

در حوادث سال ۱۹۹ در ضمن بحث از واقعه ظهور ابن طباطبای علوی میگوید ابوالسرایا السری بن منصور که از بنی شیبان و از بازماندگان هانی ابن قبیصه بن هانی بن مسعود بود و نیز گویند از بنی تمیم بود در ارمنستان با سی سوار بیزید بن مزید پیوست و فرماندهی یافت و با خرمیان جنگید و



برخی از ایشانرا برده کرد .

در حوادث همان سال ۱۹۹ می گوید : درین سال صدقه بن علی معروف بزریق حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و فرمان دادند با بابک جنک کند و او این کار را با حمد بن جنید اسکافی سپرد و بابک او را اسیر کرد. سپس ابراهیم بن اللیث بن الفضل حکمران آذربایجان شد ... در سال ۲۱۱ زریق بن علی بن صدقه از دی مرسید بن انس صاحب موصل را کشت و زریق بر کوهستان میان موصل و آذربایجان دست یافته بود و مامون حکمرانی آنجا را باو داد و وی لشکر گرد آورد و آهنگ موصل کرد که باسید بجنگد و وی با چهار هزار لشکری بیرون آمد و جنگ در میان نشان سخت شد و سید در کارزار کشته شد و مامون از کشته شدن او خشمگین شد و محمد بن حمید طوسی را حکمرانی موصل داد و فرمان داد با زریق و بابک خرمی جنگ کند و او بموصل رفت و در سال ۲۱۲ بر آنجا دست یافت ... و محمد بن حمید طوسی در سال ۲۱۴ کشته شد و بابک خرمی او را کشت و بدین گونه بود که چون وی کار متغلبان بر موصل را ساخت بالشکریان آراسته بجنگ بابک رفت و از تنگها گذشت و پاسبانان بر آنها گماشت تا اینکه بکوهستان رسید و بالا رفت و بابک مردانی در جنگلها بکمین نشانده بود و چون سه فرسنگ رفت از کمین برون آمدند و او را شکست دادند و محمد بن حمید چندان پایداری کرد که با او بیش از یک مرد نماند و در یافتن راه رهایی سرگردان بود. بگروهی از خرمیان رسید که با گروهی از یارانش جنگ میکردند و آهنگ او کردند و وی را کشتند و این کار بر مامون گران آمد و حکمرانی خراسان را بعد الله ابن طاهر داد زیرا که باو خیر رسیده بود که برادرش طلحة بن طاهر در گذشته است و عبدالله را جانشین برادر کرد و عبدالله در دینور ماند و لشکر آراست که بجنگ بابک رود و محمد بن حمید را حکمرانی نیشابور داد . چون خارجیان در خراسان بسیار سرکشی میکردند مامون باو فرمان داد با آنجا رود و وی رفت و در نیشابور فرود آمد ...

در سال ۲۱۶ مامون بر علی بن هشام خشم گرفت و عجیف را بسر کوبی احمد بن هشام و گرفتن دارایی و سلاح او فرستاد زیرا که از بیداد و ستم وی خبر شده بود و وی در اندیشه کشتن عجیف و پیوستن بیابک بود و عجیف بر او پیروز شد و او را با خود نزد مامون برد و وی فرمان داد بکشتنش و

سرش را در شام و عراق و خراسان و مصر گردانند ...

جای دیگر در حوادث سال ۲۰۱ مینویسد درین سال بابک خرمی در جاویدانیان بیروان جاویدان سهل آشکار شد و معنی جاویدان «دائم باقی» و معنی خرم «فرح» است و ایشان پیرو آیین‌های مجوس بودند ...

سپس در حوادث سال ۲۲۰ میگوید: پیش ازین داستان بابک خرمی و پیدا شدن او را در سال ۲۰۲ آورده ایم که بجاویدان بن سهل دعوت میکرد و شهر بندرا گرفت و راه را بست و مامون بجنک او بسیار فرستاد و لشکریانش شکست خوردند و گروهی از فرماندهانش کشته شدند و دژهایی که در میان اردبیل و زنجان بود ویران شد و چون معتصم بر سر کار آمد ابو سعید محمد بن یوسف را فرستاد و وی دژهایی را که ویران کرده بودند ساخت و در آنجا مرد و آذوقه برای پاسیانی راهها و رساندن خوراک گماشت و خود درین میان برخی از سپاهیان بابک را در آن سر زمین شکست داد و در پی ایشان رفت و آنچه از او گرفته بودند ستاند و بسیاری را کشت و برده کرد و سرها را با بردگان نزد معتصم فرستاد و ابن البیث نیز در دژی استوار بود که در سر زمین آذربایجان از آن او بود و از دست ابن الرواد گرفته بود و بابابک سازش داشت و لشکریانش که از آنجا میگذشتند میهمان میکرد و درین زمان سر کرده وی که عصمه بود از آنجا گذشت و وی بهمان روش میهمانش کرد و سپس او را گرفت و پیروانش را کشت و وی را نزد معتصم فرستاد. وی کمینگاههای سرزمین بابک را از او پرسید و وی راهنمایی کرد. سپس او را زندانی کردند و افشین حیدر بن کاس را فرماندهی دادند و لوای جبال را برای او بستند و بجنک بابک فرستادند و او بد آنجا رفت و در دشت فرود آمد و راههایی را که از آنجا با اردبیل می‌رفت گرفت و سر کردگان خود را بالشکریان از آنجا تا اردبیل گماشت که خوراک از اردبیل بیکدیگر برسانند تا اینکه بالشکرگاه افشین برسد و چون یکتن از جاسوسان بابک بدستش میفتاد از نکویی‌های بابک درباره‌اش می‌پرسید و آنرا چند برابر میکرد و رها میکرد. سپس معتصم بغالکبیر را بیاری افشین با ساز و برگ فرستاد و بابک شنید و در اندیشه خود استوار تر شد و افشین از ینکار برخی از جاسوسان آنرا آگاه کرد و بیغا نوشت که از دژ رود قیلا بیاید و با اردبیل باز گردد و او اینکار را کرد و خبر بابک رسید و افشین روزی که بیغا قرار گذاشته بود سوار شد و بشتاب رفت و دسته‌ای از سپاهیان بابک بیرون آمد

و بکاروانی که از رود میآمد برخوردار و در آنجا بیغا بر نخورد و کسانی را که در آنجا از لشکریان یافتند کشتند و مالشانرا بردند و در راه بهمیشم از سر کردگان افشین برخوردارند و او را شکست دادند و وی بدژ خود پناه برد و بابک برو فرود آمد و او را محاصره کرد . اما افشین با آنجا رسید و بایشان برخوردار و بسیاری از لشکریانش کشته شدند و بابک بموقان گریخت و بلشکر گاه خود بدان سوی رود فرستاد و ایشان بدو پیوستند و با آنها از موقان ببیبان بیرون آمد و چون افشین بلشکر گاه خود باز گشت بابک را شهر بند کرد و خوراک را از سرزمینهای دیگر بروی او بست و صاحب مراغه برای او خوراک فرستاد و دسته ای از لشکریان بابک با آن برخوردارند و آنرا گرفتند . سپس بغا هر چه داشت نزد او فرستاد و او در میان لشکریان پراکنده کرد و افشین بمران خود فرمان داد که پیش آیند و محاصره را بر بابک در دژ بند تنگ کنند و در شش میلی آنجا فرود آمد و بغا الکبیر آمد تا اینکه گرد شهر بند را گرفت و بایشان جنگید و گروهی را کشت و محمد بن حمید را از سران برخندق گماشت و نزد افشین فرستاد و باری خواست . وی برادرش فضل و احمد بن خلیل بن هشام و اباخوس و صاحب شرطه حسن بن سهل را نزد او فرستاد و فرمان داد روزی که او معین میکنند در جنگ پایداری کنند . سپس ایشان در آن روز سوار شدند آهنگ بد کردند و سرمای سخت و باران گرفتشان . افشین نیز جنگ کرد و بر کسانی از پیروان بابک که در گرد او بودند پیروز شد و باران برایشان سخت شد و فرود آمدند .

بغا راهنمایی گرفت و از کوهستانی که از آنجا راه بسوی افشین بود بالارفت و برف و مه ایشانرا فرا گرفت و بجایگاههای خود فرود آمدند و بابک کار را بر افشین تنگ گرفت و در لشکر گاهش پراکندگی افکند و پیروان بغا از درنگ در بالای کوه بستوه آمدند و از آنجا رفتند و نمیدانستند سرانجام افشین چه خواهد شد و آهنگ دژ بند را کردند و از کار افشین آگاه شدند و از راهی دیگر که آمده بودند باز گشتند زیرا که آن راه تنگ و پشته بسیار داشت و بیش آهنگان لشکر بابک در آن بسیار بودند و ایشان با آنها التقات نکردند و تنگها پیش رویشان بود و شب آنها را فرا گرفت و از بارها و اموال خود بیم داشتند . بغا از بالای کوه بیاریشان آمد و رنج دیدند و توشه هاشان از دست رفت و بابک برایشان شبیخون زد و شکستان داد و هر چه مال و سلاح بالیشان بود تاراج کرد و ایشان بخندق

نخستین خود پناه بردند که در پای کوه بود و بغا در آنجا ماند. طرحان که سپهسالار بابک بود از واذن گرفت که زمستان را در دهی دژ سرزمین مراغه بگذرانند. افشین کس نزد یکی از سران لشکر خود بمراغه فرستاد و او را گرفتند و کشتند و سرش را فرستادند. سال ۲۲۲ فرا رسید و معتمد جعفر الخیاط را بالشکریانی بیاری افشین فرستاد و سی هزار هزار درهم برای هزینه لشکر با ایتاخ روانه کرد و وی فرستاد و برگشت. افشین در آغاز فصل بهار برخاست و خود از دژ و خندق بیرون آمد و خبر رسید که فرمانده لشکر بابک که آذین نام داشت در نزدیکی وی سپاه گرد آورده و خانواده خود را یکی از دژهای کوهستان فرستاده است. افشین یک تن از سران لشکر خود را روانه کرد که ایشان را باز دارد و ایشان از تنگها گذشتند و شتافتند و رفتند تا اینکه بآن خانواده رسیدند و آنها را گرفتند و باز گشتند. آگاهی بآذین رسید و سوار شد که ایشان را باز دارد و جنگ کرد و برخی از زنان را پس گرفت. افشین از علامانی که قرار گذاشته بود که اگر شکمی در باره آنها دارند خبر دهند از آن کار آگاه شد و سوار شد که برایشان بتازد و چون ایشان حس کردند از تنگه بیرون آمدند و خود را رهانند و افشین اندک اندک پیش میرفت تا بدژ بد رسید و بمردم دستور داده بود که شبانه سوار شدند تا از شب بخون برهند و مردم ازین رنج بستمه آمدند. در بالای این کوهها جایگاههایی بود که پیامدگان در آنجا گذاشته بودند بجه جایگاه رسیدند و پیامدگان باتوشه در آنجا فرود آمدند و راههارا بستند بست گرفتند و در آنجا گرد ایشان را فرا گرفتند و در تاریکی پایان شب نزدیک نماز بامداد بانگ برداشتند و طبل زدند که مردم را خبر کنند و بانگ زد و خوردشان در کوه و دشت پیچید و چون آنها را بازمی داشتند درنگ می کردند و می خواستند بتنگه ای که در سال نخست بآن رسیده بودند برسند. در پشت آن لشکریانی بر بالای پشته از آن پاسبانی می کردند تا بدستان نیفتد و بابک برای آنکه باو نرسند سپاهیانی در زیر این پشته بکمین گماشته بود و افشین می کوشید که کمین گاه را در یابد و نمی توانست و با بوسعید و جعفر الخیاط و احمد بن خلیل بن هشام فرمان داد با سه دسته سوار پیش روند و در آنجا بمانند و ایشان و کاخ بابک را دید بانی کنند و بابک بانگ لشکریانی در پیشاپیش ایستاده و باز مانده لشکرش در کمینگاه بود و می خوردند و سوار نا می زدند و چون افشین نماز ظهر را گزارد بخندق